

*در زمانه*

در دهه ۱۳۴۰

در دهه ۱۳۵۰

در دهه ۱۳۶۰

در دهه ۱۳۷۰

در دهه ۱۳۸۰

در دهه ۱۳۹۰

در دهه ۱۳۹۵

در دهه ۱۳۹۸

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

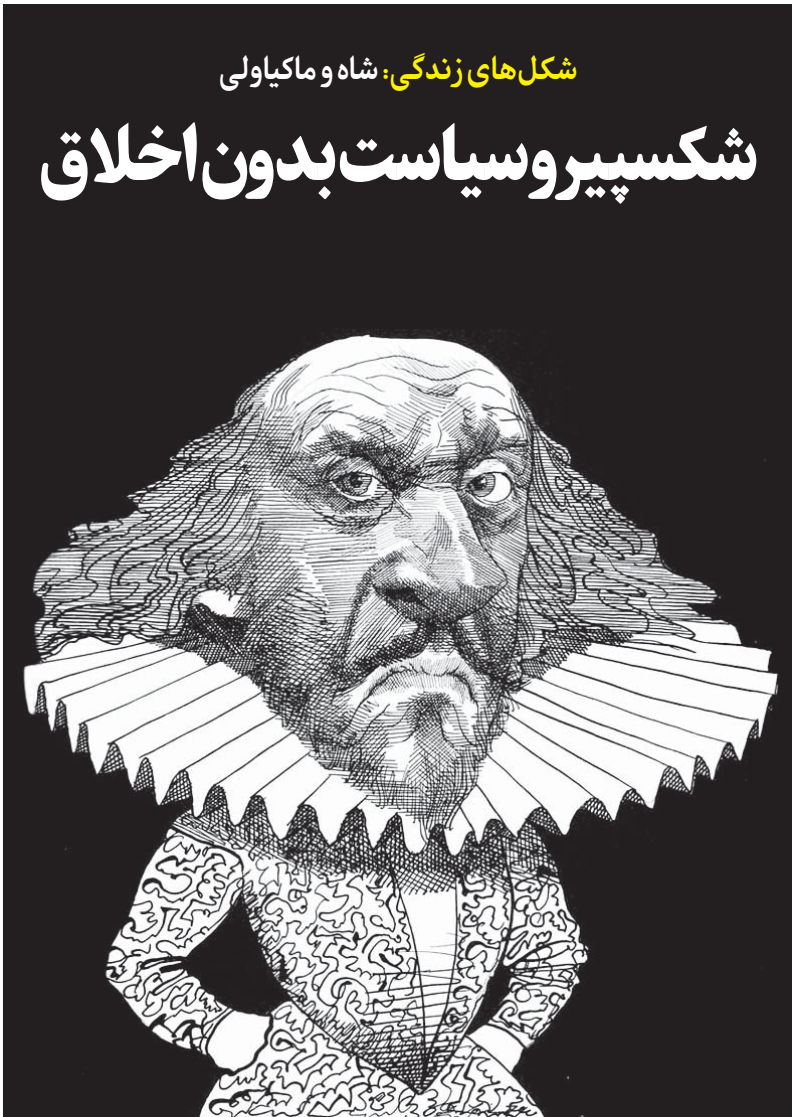
در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹



خالی آزادی انتخاب او را مشخص می‌کند.<sup>۶</sup>

تصویر این سه‌وزه‌های بازی‌کننده که در عهد شکسپیر

فقط پادشاهان‌اند -زیرا امکان بازی فقط برای آنان

مهیاست- را می‌توان به صورت شکستکش بی‌پایان

همراه با بلندپروازی‌های آنان بر برده گسترده کنشوری

که بر آن حکومت می‌کنند تعبیر کرد. در این صورت

همه چیز تحت‌الشعاع حضورشان شکل می‌گیرد،

باین‌حال دولتشان مستعجل است. تراژیک بودن

مسئله آن است که سازندگان پل، خود مصالح پل‌های

تازه تأسیس. این تاریخ یعنی تاریخ تراژیک البته تاریخی

ارتقا یابنده و در مسیر هدفی اخلاقی نیست، بلکه

تکرار یک موقعیت دائمآ تکرارشونده است. چرخ کهن

دهر می‌گردد و همچون هر چرخ‌ی باز به نقطه آغاز

بازمی‌گردد «چرخ که اوج داده شده بود تا دوباره به

اعماق باز‌گردد».<sup>۷</sup> باین‌حال اگر این چرخ به طریق

متفاوتی می‌گشت ممکن بود تراژدی‌های شکسپیری

سرنوشتی دیگر پیدا کنند:

معمولا در تراژدی‌ها همه‌چیز حول «فرد» یا

به تعبیری حول «قهرمان» داستان رخ می‌دهد،

ضرورتی اجتناب‌ناپذیر فرد را به سوی سرنوشت

می‌کشاند. ممکن است پروسه تراژدی برای قهرمان

به خاطر رنج‌های گذشته و رنج‌های پیش‌رو به

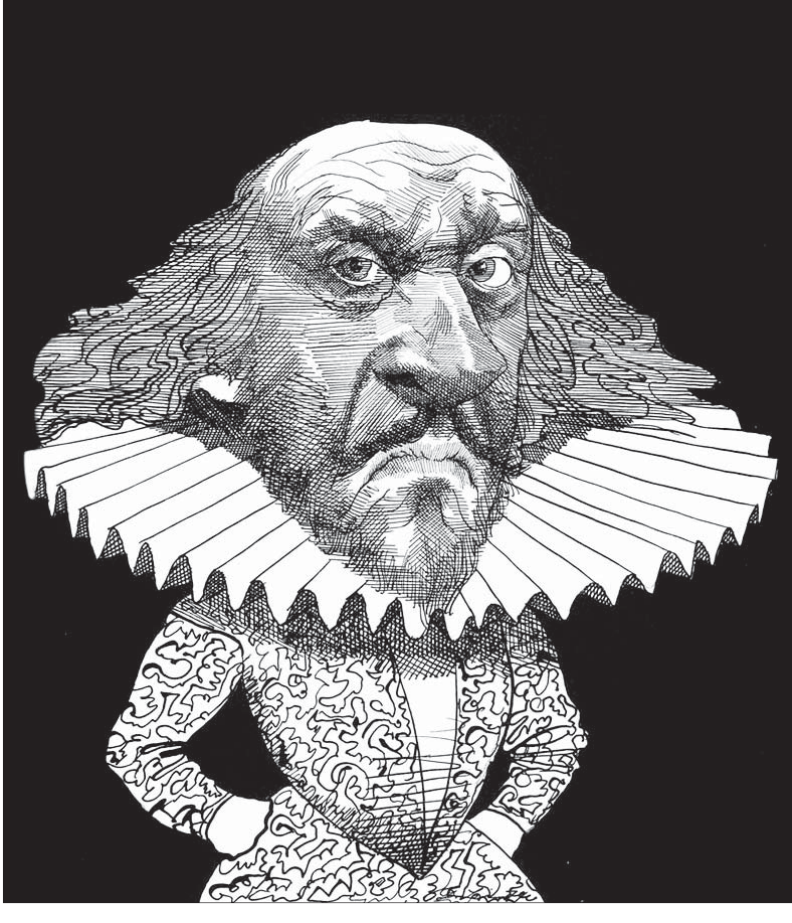
کاتارسیس-ترکیزه- منتهی شود (نظریه ارسطو) یا

آنکه تراژدی بُعدی نیچهای بیابد، یعنی قهرمان «سور

جاودان‌شدن» داشته باشد، اما تراژدی‌های شکسپیر

**شدن‌های زندگی؛ شاه و ماکیاولی**

## شکسپیر و سیاست بدون اخلاق



«همایونی»‌اند، این تراژدی‌ها با جنگ برای تصاحب

تاج‌وتخت میان پادشاهان آغاز و انجام می‌یابد. «از دید

شکسپیر تاج، تصویری از قدرت است، سنگین است،

می‌تواند در دست گرفته شود یا در آن زمان که بر سر

پادشاهی محضر قرار دارد، برداشته و بر سر گذاشته

شود، بعد از این کار می‌توان پادشاه شد، اما تنها پس

از برسرنهدان تاج، البته باید صبر کرد تا پادشاه بمیرد،

اگرچه راه دیگر نیز آن است که مرگ او را تسریع کرد».<sup>۸</sup>

باین‌حال در میان پادشاهان، پادشاهانی وجود

دارند که مزور و بی‌رحم‌اند و جهان را عرضه تنازع

بقا می‌بینند، آنان رقیبان را تحصیل‌نمی‌کنند، ریچارد

سوم یکی از این پادشاهان بود. او که مناسبات قدرت را

دریافته بود، درحین‌حال آدم سرزنده بود، سرزندگی‌اش

به‌خاطر انگیزه قوی‌ای بود که برای حفظ قدرت خود

داشت. او از معدود قهرمانان شکسپیری بود که هیچ

توهمی مازاد بر قدرت نداشت و برای قدرت خود تا

دم مرگ جنگید؛ چون حاضر نبود تاج پادشاهی را به

پادشاه بعدی و رقیب خود ریچموند بدهد. «ریچارد

شاه (سوم): من زندگی‌ام را بر سر یک طاس گذاشته‌ام،

به گمانم شش ریچموند در میدان هست، پنج نفر را

به جای او کشته‌ام، اسپ! اسپ! پادشاهی‌ام در ازای

یک اسپ»<sup>۹</sup>

فرق مهم میان تراژدی‌های شکسپیری با تراژدی‌های

یونانی در آن است که قهرمانان یونانی مانند ادیپ و

انتیگون با میل و اراده خود به سوی مرگ می‌رفتند،

### ادبیات

در دهه ۱۳۴۰

در دهه ۱۳۵۰

در دهه ۱۳۶۰

در دهه ۱۳۷۰

در دهه ۱۳۸۰

در دهه ۱۳۹۰

در دهه ۱۳۹۵

در دهه ۱۳۹۸

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

در دهه ۱۳۹۹

ادامه از صفحه ۱۰

**این منم**

**که به درد نمی‌خورم**

سیاست حین این مواجهه است

که رخ می‌دهد و یک همدلی و

همدستی پنهان شکل می‌گیرد.

کافسکا می‌گوید که خیال می‌کرده

او این نوشته را برای نشریه‌ای

بیدیش می‌خواسته و برای همین

برایش فرستاده است. اما متن

را می‌دهد که پیش خود رایتنیو

بماند. «تو گویی کافسکا در همان

آن تصمیم گرفته بود چیزی را به

رایتنیو بپردازد که خود رایتنیو هم

نمی‌دانست چیست…» رایتنیو با

دستنویسی از کافسکا در جیب به

روستایش بازمی‌گردد. در جریان

جنگ داخلی با خانوادهاش به

برزیل مهاجرت می‌کند.

بعدها در آنجا با یک خیاط

تروتسکیست به نام لئوپولدو آشنا

می‌شود و با هم شریک می‌شوند. او

همچنان در حاشیه سیاست رسمی

می‌ماند و سیاست را به مثابه

جهان ایده‌ها و نوشته‌ها، به عمل

انقلابی ترجیح می‌دهد. رایتنیو

و لئوپولدو هر دو تروتسکیست